



درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حم﴾ (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأَى حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾

مصدر شدن سُور مکی به تعریف خداوند از قرآن کریم

سوره مبارکه «جاثیه» که در مکه نازل شد، ششمین «حم» از «حوامیم»<sup>۱</sup> هفت گانه است و مستحضرید که عناصر محوری سُور مکی هم درباره اصول دین است؛ در صدر غالب این سُور مسئله وحی و اهمیت کتاب آسمانی مطرح است، چه اینکه بسیاری از سُور دیگر که در مدینه یا مکه نازل شدند و جزء حوامیم هفت گانه یا «طواسین»<sup>۲</sup> و مانند اینها نیستند، آنها هم به تعبیر و تعریف قرآن کریم مُصَدَّر هستند.

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا ششم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فَصَّلَتْ، شوری، زُخْرُف، دُخَان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یک‌جا دانسته‌اند.

۲. طواسین به سوره‌هایی گفته می‌شود که با «طس» شروع می‌شوند؛ مانند: سوره شعراء، سوره نمل، سوره قصص.

اصرار خدای سبحان در این کتاب الهی این است که قرآن را معرفی کند و اوصافی را برای قرآن کریم ذکر بکند، چون قرآن محور اصلی اسلام است و در چند مرحله کارآیی و کارآمدی دارد:

### اول: ضرورت قرآن‌شناسی

اولین مرحله، مرحله قرآن‌شناسی است، برای اینکه ما قبل از اینکه پیغمبر را بشناسیم باید قرآن را بشناسیم، زیرا قرآن آیه و معجزه است و شناخت مدّعی نبوت و تصدیق به دعوی او و احترام به دعوت او بعد از معرفت به معجزه اوست. در مرحله اولی قرآن چنین استقلال را دارد و مسئله قرآن‌شناسی زمینه است برای پیغمبرشناسی، زیرا ما راهی برای تشخیص نبوت آن حضرت نداریم، مگر از راه معجزه؛ البته اوحدی انسان‌ها از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) معجزه نخواستند؛ مثل خود حضرت امیر (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) که در ایمان آوردن به نبوت پیامبر و تصدیق رسالت آن حضرت، از آن حضرت معجزه نخواستند، چون در خطبه «قاصعة» هست که فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ».<sup>۱</sup> کسی که از راه غیب دسترسی دارد، او پیغمبرشناس است، نبی‌شناس است، نبوت و رسالت را می‌شناسد؛ لذا نیازی به معجزه ندارد؛ اما توده مردم برای تشخیص نبوت یک پیامبری باید معجزه را بشناسند و درباره معجزه‌ای که آورد بررسی کنند.

### دوم: اعجاز قرآن، دلیل بر صدق رسالت پیامبر

پس اولین مرحله قرآن‌شناسی است، تا با شناخت اینکه قرآن معجزه است، ما به نبوت و رسالت آورنده آن پی ببریم. از این جهت در بسیاری از سُوَر گذشته از اینکه در آیات درونی آن از عظمت قرآن سخن به میان می‌آید،

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۲.

در صدر آن سُور هم عظمت قرآن و معرفی قرآن و اسمای حُسنای قرآن مطرح است، مخصوصاً سُور مکی؛ این «حَوامیم» هفت‌گانه همین‌طور است؛ «طواسین» هم همین‌طور است؛ اوّل سوره «اعراف» و اوّل سوره مبارکه «فرقان» با اینکه آنها جزء «طس»‌ها یا «حم»‌ها نیستند، آنها هم همین‌طور هستند. بعد از اینکه ما قرآن را شناختیم که این کتاب «عدیل» ندارد، «بدیل» ندارد و احدی هم مثل آن نمی‌تواند بیاورد، می‌فهمیم که معجزه است. بعد با برهان عقلی دیگر که تلازم بین صحت دعوا و دعوت کسی که معجزه آورد را با خود معجزه ثابت می‌کند؛ یعنی این معجزه دلیل است بر اینکه آن کسی که این را آورد هم پیامبر است و دعوای او درباره نبوت و رسالت درست است، هم دعوت او نسبت به معارف دینی صحیح است. بعد از اینکه قرآن‌شناسی ما تمام شد و وارد مرحله دوم شدیم و از قرآن‌شناسی به پیغمبرشناسی رسیدیم، حالا بار سوم به جزئیات قرآن مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم که درباره معارف چه دارد، درباره فقه چه دارد، درباره اخلاق چه دارد.

### سوم: راهنمایی قرآن بر لزوم مراجعه به مفسر قرآن

در این مرحله که مرحله سوم است، وقتی به جزئیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که قرآن برای خودش یک مبین و مفسری مشخص کرده است، فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾.<sup>۱</sup> در این بخش سوم طبق راهنمایی قرآن، به حضور مفسر قرآن که پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است مراجعه می‌کنیم، چه اینکه برابر آیه سوره «حشر» که فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾<sup>۲</sup> و برابر آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره حشر، آیه ۷.

اللَّهُ،<sup>۱</sup> برابر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ»<sup>۲</sup> و برابر آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ»<sup>۳</sup> به حضور مفسر قرآن که پیغمبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است مراجعه می‌کنیم.

#### چهارم: معنا کردن قرآن توسط پیامبر و جانشینان او

در بخش بعدی که مرحله چهارم است مراجعه می‌کنیم به وجود مبارک پیغمبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) که خودش و کسانی که به منزله او هستند قرآن را برای ما معنا کنند.

#### پنجم: جعل نشدن آیات قرآن بر خلاف روایات

در بخش پنجم، اینها به ما می‌گویند به اینکه قرآن کلام خداست و «عدیل» و «بدیل» ندارد، جای «فریه» نیست، نه کم هست، نه زیاد، نه کسی مثل قرآن می‌تواند بیاورد و نه می‌تواند مثل قرآن حرف بزند؛ اما مثل ما حرف می‌زنند، روایات را به نام ما جعل می‌کنند، اخبار و احادیثی به نام ما جعل می‌کنند، این بیان نورانی پیغمبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است که فرمود: «سَتَكْثُرُ عَلَى الْقَالَةِ»<sup>۴</sup>؛ گوینده‌ها و گزارشگرها به نام من دروغ جعل می‌کنند که خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی(رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را، ایشان می‌فرمایند که همین حدیث دلالت می‌کند بر اینکه به نام آن حضرت روایات جعل کردند و می‌کنند،<sup>۵</sup> برای اینکه این حدیث یا صادر شده است یا صادر نشده است، اگر این حدیث صادر شده باشد معلوم می‌شود که به نام پیامبر احادیثی را جعل می‌کنند و اگر این حدیث صادر نشده باشد و دروغ باشد، همین حدیث دلیل است بر اینکه به نام پیغمبر چیزی را جعل

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

۴. رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۴۷؛ «قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ وَ سَتَكْثُرُ بَعْدِي».

۵. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «و هذا الخبر علی تقدیری صدقه و کذبہ يدل علی وقوع الکذب علیه ص».

کردند، برای اینکه این حدیث می‌فرماید که پیغمبر فرمود! بنابراین این حدیث چه صادر شده باشد و چه صادر نشده باشد، دلیل است بر اینکه به نام پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و اهل بیت احادیث جعل می‌کنند.

پرسش: اگر قرآن معرفّ نمی‌خواهد و فقط مبین می‌خواهد ... .

پاسخ: معرفّ نمی‌خواهد در همان بخش اوّل است، برای اینکه چه کسی قرآن را معرفّی کند؟ چون خودش معجزه است و اگر کسی بخواند قرآن را معرفّی بکند، ما که هنوز او را نشناختیم! ما پیغمبر را به وسیله معجزه می‌شناسیم، پس در بخش اوّل قرآن خودش دلیل آفتاب است: «آفتاب آمد دلیل آفتاب»<sup>۱</sup> چون هنوز ثابت نشد که چه کسی پیغمبر است و چه کسی امام، وقتی قرآن اعجازش برای ما «كَمَا هُوَ الْحَقُّ» روشن شد، به نبوت کسی که این کتاب را آورد پی می‌بریم که آن می‌شود بخش دوم؛ دوباره برمی‌گردیم در بخش سوم، حالا می‌خواهیم ببینیم که قرآن درباره معارف، اصول دین و فروع دین چه می‌فرماید. این کتاب آسمانی به طور شفاف می‌گوید که من مبین دارم، مفسّر دارم و آن پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است. وقتی به کمک آیه سوره «حشر» و آیات ولایت سوره مبارکه «مائده» به پیغمبر مراجعه می‌کنیم، فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛ ببینید پیغمبر چه فرمود! می‌بینیم بارزترین حدیثی را که پیغمبر فرمود همین «حدیث ثقلین»<sup>۲</sup> است که قرآن و عترت همتای هم می‌باشند. چون قرآن و عترت همتای هم هستند و پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مبین است و اهل بیت مفسّر می‌باشند، می‌آییم خدمت اهل بیت و پیغمبر که قرآن را برای ما معنا کنند، این می‌شود مقطع چهارم. این ذوات قدسی می‌فرمایند که به نام ما احادیث جعل می‌کنند؛ ولی به نام قرآن و به صورت قرآن کسی جعل نمی‌کند.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ششم؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب» \*\*\* گر دلیل باید از وی رو متاب».

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَّا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ».

شما ببینید سیوطی صاحب کتاب معروف *الاتقان فی علوم القرآن*، ایشان دو جلد کتاب نوشته بنام *الآلئ المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة* که از اوّل طهارت تا آخر دیات دو جلد کتاب نوشته که روایات جعلی را جمع کرده است. در بین ما مرحوم علامه عسکری (رضوان الله علیه) آن کتاب شریف *خَمْسُونَ وَ مِائَةً صَحَابِيٍّ مُحْتَلَقٍ* را نوشته، کتاب‌هایی هم دیگران نوشتند. این بزرگوار ۱۵۰ راوی جعلی را جمع کرده است؛ یعنی ۱۵۰ گزارشگر که اصلاً به دنیا نیامدند و وجود ندارند به نام اینها احادیثی جعل شده است. وقتی ما ۱۵۰ راوی معدوم داشته باشیم و جعلی داشته باشیم و از هر کدام از اینها روایات فراوانی هم جعل بشود، آن وقت معلوم می‌شود که بازار جعل رواج دارد. چه در بین ما و چه در بین آنها روایات جعلی فراوان است.

### عرضه روایات معارض و غیر معارض بر قرآن کریم

دو طایفه از نصوص را هم مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کافی نقل کرد و در جوامع روایی ما هم هست؛ طایفه اوّل همان «نصوص علاجیه» است که فرمودند اگر دو خبر، دو روایت، دو حدیث یا دو طایفه از احادیث به شما رسیده است یا از ائمه (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) سؤال می‌کنند که دو حدیث یا دو طایفه از حدیث رسیده است «أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَالْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ»<sup>۱</sup> که اینها معارض هم هستند چه کنیم؟ چند راه نشان دادند که مهم‌ترین آنها این است که بر قرآن عرضه کنید، اگر چیزی مخالف قرآن بود گفته ما نیست، «فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ»<sup>۲</sup>، اگر مخالف با قرآن نیست بپذیرید؛ یعنی مخالفت با قرآن مانع است، نه موافقت با قرآن! زیرا بسیاری از امور را ذات اقدس الهی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۶.

۲. ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵؛ «إِذَا جَاءَكُمْ عَنْ حَدِيثٍ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَاقْبَلُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرْضَ الْحَائِطِ».

به پیغمبر و از راه پیغمبر به اهل بیت (علیهم السّلام) بیان کرد که جزئیات احکام و فقه هستند و در قرآن کریم نیستند و در روایات اهل بیت می‌باشند.

پرسش: ... اینکه اهل بیت (علیهم السّلام) فرمودند کلام خداست؛ یعنی در کلام خداست؟

پاسخ: آنچه را که آنها فرمودند «کلام الله» است؛ اما به نام آنها اگر چیزی را جعل کردند «کلام الخلق» است، دیگر «کلام الله» نیست. آنها فرمودند که به نام ما روایات زیادی جعل می‌کنند. مرحوم علامه امینی را خدا غریق رحمت کند! خدمت مرحوم علامه طباطبایی رسیدند و به ایشان فرمودند هر روایتی که در فضیلت وجود مبارک حضرت امیر من پیدا کردم، اطمینان دارم که چنین مضمونی درباره اوّل و دومی هم هست، بعد از یک مقداری جستجو می‌بینیم که چنین فضیلتی برای اوّل و دومی هم جعل کردند، به نام پیغمبر و از زبان پیغمبر!

بنابراین جعلیات فراوان هست، چون جعلیات فراوان است، ائمه فرمودند شما اوّل بروید به سراغ قرآن، ترازویی درست کنید که مشخص بشود، چه حق است چه باطل، بعد روایات ما را عرضه کنید بر این ترازو، مخالفت با قرآن مانع است، نه موافقت با قرآن شرط باشد؛ لذا همین احکامی که مرحوم شهید در الفیه جعل کرد، در النفلیه جعل کرد، در الفیه هزار حکم آورد و در النفلیه سه هزار حکم آورد، اینها که در قرآن کریم نیست! این همه تخصیصات و تقییدات فقهی که در فقه ماست، اینها که در قرآن کریم نیست! اینها را اهل بیت فرمودند، از راه وحی به پیغمبر نازل شد و از آن راه به اهل بیت رسید؛ لذا فرمودند هر چه که از ما رسید بر قرآن کریم عرضه کنید؛ این یک طایفه از آن دو طایفه‌ای است که مرحوم کلینی نقل کرد.

طایفه دیگری که باز مرحوم کلینی نقل کرد و در جوامع روایی ما هم آمده است، فرمودند این مربوط به «نصوص علاجیه» نیست که در اصول<sup>۱</sup> آمده است، روایت ولو معارض هم نداشته باشد باید بر قرآن کریم عرضه

۱. حاشیه السلطان، ص ۳۰۱.

بشود، چون به نام ما جعل می‌کنند؛ ولی به نام قرآن جعل نمی‌کنند، هر دو طایفه را مرحوم کلینی در همین جلد اول کافی نقل کرده است و در جوامع روایی ما آمده است.

### ره‌آورد قرآن و عترت، شرط عمل به روایات

بنابراین ما به دستور خود ائمه (علیهم‌السلام) اول باید برویم سراغ قرآن کریم، یک دور قرآن را کاملاً بدانیم، خطوط کلی قرآن را بدانیم و اوامر و نواهی آن را بدانیم؛ اما برای ما حجت نیست، زیرا هرگز نگفتیم و نمی‌گوییم: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> فقط می‌فهمیم که قرآن چه گفت و این‌جا می‌نویسیم، طبق راهنمایی قرآن و عترت دوباره برمی‌گردیم خدمت عترت، روایاتی را که به ما رسیده است عرضه می‌کنیم بر قرآن؛ اگر مخالف قرآن بود که طرد می‌کنیم، اگر مخالف قرآن نبود، این را به عنوان حجت - بعد از احراز آن سه جهت؛ یعنی صدور، جهت صدور و دلالت، وقتی تام بود - پذیرفته و عمومات قرآن با اینها تخصیص می‌خورد، مطلقات قرآن با اینها تقیید می‌شود، آنچه را که قرآن بیان نکرده و اینها بیان کردند می‌شود حجت، آنچه قرآن بیان کرده و شأن نزول ندارد این‌جا شأن نزول دارد، آنچه قرآن بیان کرده؛ ولی محتاج به قرینه است اینها می‌شود قرینه، اینها فرمایشات خاص اهل بیت (علیهم‌السلام) است. بعد از جمع‌بندی این کار، یعنی ترازو و میزان درست شد و کالاهایی که از روایات به دست آوردیم به این ترازو عرضه شد، دیدیم اینها که مخالف قرآن نیستند عمومات با اینها تخصیص خورد، مطلقات با اینها تقیید یافت، «ذی‌القرینه» با این قرینه‌ها مشخص شد و شأن نزول‌ها مشخص شد، دوباره این جمع‌بندی‌ها را که به ذهن آوردیم می‌شود «حجة الله» که می‌شود به آن عمل کرد؛ لذا قرآن در مقطع اول - در مقطع قرآن‌شناسی - چون ما هیچ کس را نمی‌شناسیم مگر قرآن و به وسیله قرآن تازه می‌خواهیم پیغمبر را بشناسیم که این می‌شود

۱. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۷۳؛ «قَوْلُهُ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمَّا طَلَبَ فِي حَالِ مَرَضِهِ دَوَاءً وَكُنْفًا لِيَكْتُبَ فِيهِ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُونَ بَعْدَهُ وَ أَرَادَ أَنْ يُنْصَ حَالُ مَوْتِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَمَنْعَهُمْ عُمَرُ وَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيَهْجُرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَوْقَ عَتَرِ الْفَوْغَاءِ وَ ضَجَرَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ صحيح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۰.



مستقل، بعد وقتی قرآن را شناختیم و از راه شناخت قرآن پیغمبر را شناختیم، دوباره برمی گردیم به قرآن تا ببینیم ره آورد آن چیست، می بینیم که قرآن برای خودش مفسر معین کرده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ و همین قرآن به وسیله آیات سوره مبارکه «مائده» ولی معین کرده و به وسیله سوره مبارکه «حشر» نائب معین کرده: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، حدیث «ثَقَلَيْن» را به وسیله روایت پیغمبر شناختیم، بعد قرآن فرمود که شما باید به پیغمبر و اهل بیت مراجعه کنید. می آییم خدمت اینها، اینها راهنمایی می کنند و می گویند که به نام ما دروغ جعل می کنند، شما برای اینکه معلوم بشود که چه چیزی راست است چه چیزی دروغ، اول بروید خدمت قرآن و خطوط کلی قرآن را بفهمید؛ ولی برای شما حجت نیست! فقط آن جا باید بنویسید که قرآن این مطالب را می گوید، بعد بروید خدمت روایات و روایات را عرضه کنید، اگر مخالف و مباین قرآن بود طرد کنید، اگر مباین و مخالف قرآن نبود حجت است؛ یعنی همان طوری که «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» تام نیست، «حَسْبُنَا حَدِيثُ أَهْلِ الْبَيْتِ» هم تام نیست! این حدیث را در خدمت قرآن ببرید، می شود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»،<sup>۱</sup> آن وقت ره آورد و مجموع اینها می شود «حُجَّةُ اللَّهِ» و عمل می کنید.

### عظمت قرآن کریم به خاطر مرجع اصلی بودن آن

این سهم تعیین کننده ای را که قرآن دارد، باعث شده است که ذات اقدس الهی در بسیاری از سوره های قرآن را با عظمت معرفی کرده است؛ این «عزیز» است، این «حکیم» است، بالای آن «علی حکیم» است، پایین آن «عربی» مبین است، این «یکدست» است، «متشابه» است، این «هماهنگ» است، «هم آوا» هست، «مثنایی» است. در سوره مبارکه «زمر» ملاحظه فرمودید، فرمود این یکدست است: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي﴾<sup>۲</sup>

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸.

۲. سوره زمر، آیه ۲۳.

یکدست و شبیه هم است، «مثنائی» است. اینکه آیات قرآن مفسّر یکدیگر است،<sup>۱</sup> برای اینکه هرکدام از اینها به دیگری و هم‌نوع خود «اثناء» دارد. تشبیه را تشبیه می‌گویند، برای اینکه هرکدام از این دو شیء به دیگری مُثَنّی مُنْعَطَف و گرایش دارد. شما اگر بخواهید یک انسان را با سنگ جمع ببندید که تشبیه نمی‌آورید! چون تشبیه نیست! مگر اینکه جسمیت را ملاحظه کنید. دو تا انسان با هم «اثناء» دارند، دو تا سنگ با هم «اثناء» دارند، می‌گویید «حجران» و آنها را می‌گویند «بشران»، وگرنه یک انسان را با یک سنگ تشبیه نمی‌بندند، تشبیه برای آن دو شیئی است که کلّ واحد نسبت به دیگری «اثناء»، انعطاف و گرایش داشته باشد؛ یعنی هم‌نوع باشند، مگر اینکه شما بخواهید جسم را بشمارید، بله انسان هم جسم دارد؛ «حجر» هم جسم دارد. تمام آیات قرآن مَثَنّی مَثَنّی است، «اثناء» دارد، انعطاف دارد، گرایش دارد و هرکدام دیگری را دارد نگاه می‌کند، از این جهت است که تفسیر قرآن به قرآن از این جا هم به دست می‌آید. این کتابی که «مثنائی» است، «متشابه» است، «یکدست» است، «جعل‌پذیر» نیست، «فریه‌پذیر» نیست، این مرجع اصل است؛ لذا شده ثَقَل اکبر!

### عدل هم بودن قرآن و عترت بر خلاف روایت

بین روایت و قرآن فرق است؛ آن‌که عدل قرآن کریم است، خود انسان کامل است که این چهارده نفر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ) هستند، نه روایت! روایت عدل قرآن نیست، عترت عدل قرآن کریم است و قرآن بالاتر از عترت نیست؛ اما قرآن بالاتر از روایت هست، چون روایت جعلی داریم و غیر جعلی؛ بین روایت جعلی و غیر جعلی را قرآن باید داوری کند.

این اهمیت قرآن باعث شد که در بسیاری از سُوَر ذات اقدس الهی قرآن را با اوصاف جلال و شکوه معرفی می‌کند؛ اوصافی که برای خودش هست را به کتابش می‌دهد؛ اوصافی که برای خودش هست را به پیغمبرش

۱. کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰؛ «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا».

می‌دهد. این رُئوف و رحیم دو اسم از اسمای حُسنای خداست، این را درباره پیغمبر خودش هم ذکر کرد. در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه» دارد که ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup> این «ما» مای مصدریه است ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾؛ یعنی «عَزِيزٌ عَلَيْهِ عَنِتُّكُمْ»؛ دشواری شما، بیکاری شما، فشار شما، رنج شما برای آن حضرت گران است! حضرت چه زنده و چه رحلت کرده فرقی نمی‌کند، «عَزِيزٌ عَلَيْهِ عَنِتُّكُمْ»! رنج شما برای حضرت دردآورد است. او ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾، این ﴿رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ دو اسم از اسمای حُسنای ذات اقدس الهی است که درباره پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) در مقام فعل داده شده، این جا هم «عزیز» و «حکیم» دو اسم از اسمای حُسنای خداست که به قرآن کریم داده شده است. خود قرآن کریم «عزیزِ حکیم» است، چون کلام «عزیزِ حکیم» است، این «عزیزِ حکیم» هم می‌تواند صفت «الله» باشد که در بحث دیروز گذشت، هم می‌تواند وصف قرآن حکیم باشد که این کتاب منزل از «الله» مُتَّصِف است به عزّت و حکمت. اصرار قرآن در اوّل «حَوَامِيمِ سَبْعَه» و در «طَوَاسِين» و در بسیاری از آیات سُور دیگر مثل سوره «اعراف»، مثل سوره «فرقان» در وصف قرآن و اهمیت قرآن، برای تبیین این مراحل پنج - شش گانه است. این مراحل پنج - شش گانه را که انسان خوب بررسی کند، جایگاه قرآن مشخص می‌شود، جایگاه نبیّ مشخص می‌شود، جایگاه ولیّ مشخص می‌شود، عدم تفاوت بین قرآن و ولیّ مشخص می‌شود و تفاوت بین قرآن و روایت مشخص می‌شود و ما هرگز روایت را با عترت یکی نمی‌گیریم، عترت عدل قرآن کریم است نه روایت، آن وقت روایت می‌شود تابع و قرآن می‌شود اصل؛ اما عترت و قرآن عدل هم هستند.

پرسش: بعضی گفتند ... کلام خود اهل بیت است، اما چون مضمون روایات وحی است قابل تحریف است؛ ولی کلام خود ... قابل تحریف نبود.

پاسخ: غرض این است که در آن جا چون کلام قرآن معجزه است تحریف پذیر نیست؛ لذا فرمود: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾<sup>۱</sup>، اصلاً قابل جعل نیست؛ مثل این که کسی بگوید آفتاب بدلی ندارد، این تعبیر قرآن است: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾، یک کسی یک آفتاب جعلی بیاورد این طور نیست، مثل اینکه یک کتاب جعلی بیاورد و قرآن - مَعَاذَ اللَّهِ - جعل بشود بگوید که «الله» گفته است؛ اما اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَام) معجزه که نخواستند بیاورند! یک وقت اینها معجزاتی می آورند، بله آن دیگر «عدیل» ندارد، چون معجزه آنها «عدیل» ندارد، اما به عنوان مُحَاوَره سوالی کردند و جوابی شنیدند، از ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) به طور مُحَاوَره مطالبی را سؤال می کنند که آن ذوات قدسی (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هم جواب می دهند، اینها در صدد معجزه نیستند، چون در صدد معجزه نیستند، کلام عادی است و به صورت عادی بیان می کنند تا افراد این مسائل را متوجه بشوند، مثل آن جعل می کنند، چیزی را کم و زیاد می کنند.

### خلقت آسمان و زمین نشانه‌ای از قدرت الهی

مطلب دیگر درباره آسمان و زمین است؛ درباره آسمان و زمین چندین آیه در قرآن کریم است: بخشی درباره خلقت آسمان و زمین است که ﴿إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، این «نظام سپهری»، این «نظام اَرْض» و این «نظام أَحْسَن» مخلوق ذات اقدس الهی است و خلقت اینها به قدرت الهی است. نظم خاصی که در آسمان‌ها و زمین هست، این هم قدرت خاص الهی و خدای «عزیزِ حکیم» است. درباره خلقت خاص و نظم مخصوص فرمود: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾<sup>۲</sup> - آن ﴿وَلَا اللَّيْلُ﴾ مربوط به آیه بعد است - هرکدام از این شمس و قمر به عنوان مثال ذکر شدند، تمثیل هست نه تعیین؛ یعنی هیچ ستاره‌ای بیش از آن اندازه که باید حرکت بکند حرکت نمی کند؛ لذا این همه ستاره‌هایی که در عالم هستند تصادف و بی نظمی در کار نیست، ﴿لَا

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۲. سوره یس، آیه ۴۰.

الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ ﴿١﴾ که هرکدام سرجای خودشان و نظم خاص خودشان را دارند و همچنین کوکب‌هایی ثابت و کوکب‌های سیّار هم این‌طور هستند. چندی قبل شما در این رسانه‌های عمومی ملاحظه کردید که کسی داشت وضع جریان ستاره کیوان را شرح می‌داد، خیلی کارهای عمیق علمی هم انجام دادند، سیاه‌چاله‌ها را مشاهده کردند، آن کارهایی که خودشان به حسب ظاهر متحیر شدند و محیرالعقول بود را طبق دستگاهی که داشتند بررسی کردند، اما واقعاً کسی که دور از معارف الهی باشد کور است! ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾<sup>۱</sup>، وقتی که کاملاً داشت گزارش می‌داد، می‌گفت این‌طور تصادف شده است، این‌طور! این نظم دقیق علمی نمی‌بینند، خوب صدها سال زحمت کشیدند تا شما به بار آمدید، شما هم ده‌ها سال زحمت کشیدید تا به این هنر رسیدید که کیوان را ارزیابی کنید، بعد بگویید تصادف شد؟! این کور است! ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾. من تعجب کردم! تمام جزئیات این کیوان را بررسی کردند؛ اما همین‌طور که این سیاه‌چاله‌ها را می‌خواست معرفی بکند، این ستاره‌ها را، این نظم را، می‌گفت تصادفاً این‌طور شد! این است که اگر یک مُهر بر پیشانی ما باشد و شب و روز سجده بکنیم نمی‌رسیم! ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾!

فرمود: ﴿إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾، آیه هم مستحضری در بحث قبل چهار بخش گذشت که «عَرَضُ مفارق» نیست، «عَرَضُ لازم» نیست، ذاتی ماهیت نیست و ذاتی هویت هست، آیت هم در آیت بودن محتاج به خدای سبحان است! آن مثال‌هایی که گفته شد ما آیات تکوینی داریم، مثل اینکه چمن آیت و نشانه آب است، چمن آب را نشان می‌دهد! این‌طور نیست که در آیت بودن محتاج به آب باشد؛ اما هر شیئی در هر کاری اگر بخواهد اثری داشته باشد، به وسیله ذات اقدس الهی است. اینکه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾<sup>۲</sup>، این

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

«الانسانُ فقيرٌ» هم همین مراحل چهارگانه را دارد؛ یعنی «فقيرٌ» برای «الانسان» «عَرَضُ مفارق» نیست، «عَرَضُ ذاتی» نیست؛ نظیر «الانسانُ ناطقٌ» نیست که ذاتی باب ماهیت باشد؛ نظیر «الوجودُ موجودٌ» است که ذاتی به معنی هویت است؛ ما موجود را که بر وجود حمل می‌کنیم از سنخ ماهیت نیست، «فقيرٌ» هم همین‌طور است! «الانسانُ فقيرٌ» «عَرَضُ مفارق» نیست، «عَرَضُ ذاتی» نیست، ذاتی ماهیت نیست، بلکه ذاتی هویت است. اگر - موجودی - «سَمَاء» بخواهد آیت حق باشد، در آیت بودن هم محتاج به «الله» است. آینه را او آفرید و آینه را داد به دست انسان و عکس را در آینه او آفرید و با عنایت او آینه، آینه شد و با عنایت او عکس در آینه مُنطَبِع شد، چون انسان در هیچ جهت مستقل نیست؛ آینه اگر بخواهد صورتی را نشان بدهد مستقل نیست، چون فقر، ذاتی آن است. اگر «سَمَاء» بخواهد آیت حق باشد، چه اینکه هست و زمین بخواهد آیت حق باشد، چه اینکه هست، در آیت بودن هم محتاج به اوست، او با یک دست آینه ساخت، با دست دیگر اثر خود را در آینه نشان داد، با دست دیگر - با دست‌های بی‌دستی خود - چشم ما را به طرف آینه آشنا کرد، آن وقت ما آثار او را در آسمان‌ها و زمین می‌بینیم، این خداست!

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود \*\*\* یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد<sup>۱</sup>

### نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به اهل یقین

این برای آسمان و زمین است. درباره ﴿خَلَقَكُمْ﴾ چون انسان یک فطرت و روح ملکوتی دارد، تنها بدن نیست، حیوانات هم سهمی از حیات دارند، تعبیر کرد به یقین؛ یعنی کسانی که قائم به یقین هستند. مستحضرید یقین از کمترین چیزهایی است که خدا خلق کرده است و برکت یقین از نگاه در ملکوت عالم است. تعبیری در قرآن کریم

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۱۱.

هست که فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾<sup>۱</sup> مُلک عالم به دست اوست؛ لذا با اسمای جلالیه یاد شد که فرمود:

﴿تَبَارَكَ﴾، ملکوت عالم به دست بی‌دستی خداست که با اسمای جلالیه ذکر شده، فرمود: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ

مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۲</sup> که گفته شد سوره مبارکه «یس» اگر قلب قرآن است آیا به خاطر آیه ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ

فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾<sup>۳</sup> هست؟ یا آیات دیگر است یا به وسیله همین ذیل سوره هست که سیدنا الاستاد از استادشان

مرحوم آقا قاضی (رضوانُ اللهِ عَلَیْهِمَا) نقل کرد که اگر سوره مبارکه «یس» قلب قرآن است به مناسبت همین ذیل

است که ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ ملکوت هر چیزی به دست بی‌دستی ذات اقدس الهی است، این

ملکوت را فرمود ما نشان خلیل خود دادیم: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي﴾<sup>۴</sup>، این ﴿نُرِي﴾ فعل مضارع مفید استمرار یاد شده

است، ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾؛ این یکی از کارهای دقیق و

عمیق قرآن کریم است، می‌فرماید بعضی از چیزهاست که بین خدا و بنده خاص اوست که او نمی‌شود در این‌جا

بگنجد تا ما بگوییم! ببینید این «واو» این‌جا خیلی پیام دارد، نفرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْ

الْأَرْضِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾، این «واو» عطف بر محذوف است؛ یعنی ما ملکوت آسمان و زمین را به خلیل خود

نشان دادیم برای فلان کار، برای فلان کار، برای فلان کار ﴿وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ این وسط را نگفتن و آخر را

گفتن، یعنی وسط چیزهایی هست بین ما و او، این رمزی است بین ما و او، پس ﴿وَلِيَكُونَ﴾ عطف بر محذوف

است. فرمود او - حضرت ابراهیم - دید، شما نگاه کنید تا شاید دیدن هم نصیب شما بشود! این آیه را در سوره

مبارکه «انعام» دارد که ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾؛ اما در سوره

۱. سوره مُلک، آیه ۱.

۲. سوره یس، آیه ۸۳.

۳. سوره یس، آیه ۱۲.

۴. سوره انعام، آیه ۷۵.

دیگر، یعنی سوره «اعراف» دارد: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>، انسان‌ها را تشویق می‌کند که چرا درباره ملکوت نظر نمی‌کنید؟ یک وقت نظر در ملک است: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾<sup>۲</sup> این یک راه است، یک وقت درباره ملکوت نظر کردن است، فرمود چرا درباره ملکوت نظر نمی‌کنید؟! معلوم می‌شود که نظر در ملکوت و نظریه‌پردازی برای اصحاب یقین است، چون درباره خلیل حق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ و این هم که فرمود شما به ابراهیم خلیل در جهات فراوان تأسی خوب کنید، هر کس یک گونه تأسی دارد، اهل یقین یک طور دیگر.

پرسش: آیا می‌شود از آیه استفاده کرد که راه به دست آوردن یقین، ورق زدن دفتر قلب است؟

پاسخ: یکی از راه‌هایش البته این است؛ البته ما هر چه داریم از راه دل داریم، ما دیگر از راه حسّ و غیر حسّ که نداریم! اما یک وقت انسان خودکفا می‌شود آن برای اوحدی از افراد است؛ اما برای ما که در راه هستیم، یک چیزهای دیگری باید داشته باشیم که آنها این فتیله قلب را بالا بیاورند، تا ما هم درون و هم بیرون خود را ببینیم؛ لذا فرمود: ﴿وَفِي خَلْقِكُمْ﴾، یک؛ ﴿وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾، دو.

### اختلاف شب و روز به خاطر اصل وجود آنها

اما درباره اختلاف «لیل و نهار»، در این بحث هم چند طایفه از آیات است؛ یکی اینکه ما یکدست خلق نکردیم، چون همیشه روز باشد شما چگونه زندگی می‌کنید؟! چه وقت آسایش دارید؟! از سوزش گرما چه کار می‌کنید؟! یکدست شب باشد نور از کجا می‌گیرید؟ پس حتماً باید بخشی از زمان شب باشد و بخشی از زمان روز

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

۲. سوره غاشیه، آیه ۱۷.



باشد که ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾<sup>۱</sup> بشود، ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾<sup>۲</sup> بشود، روز برای کار و تلاش است. شما در روایات مکاسب، یعنی روایاتی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) ذکر کردند، دارد که - یک وقت کسی صنعت کار است و شبانه کار می کند، او حساب کار دیگری دارد، روز شیفت دیگری است و شب شیفت اوست. یک وقت است که انسان پرتلاش است که می خواهد شب کار بکند و روز هم کار بکند، دارد در این روایات - ائمه فرمودند کسی که حق چشم را ادا نمی کند کسب او حرام است!<sup>۳</sup> حالا این حرمت، حرمت تکلیفی نیست؛ یعنی خیلی از فضایل از انسان محروم می شود! ما الآن در این تلاش هستیم که سبک زندگی اسلامی را بدانیم، وقتی خیابان های صفائی و غیر صفائی را شما ببینید، می بینید که تا ساعت ۹ و نیم صبح خواب هستند و شب ها تا چه موقع بیدار هستند! که آن بیداری و رفت و آمد نامحرم یک مشکل و روز را به خواب می گذرانند یک مشکل دیگر! اینکه سبک زندگی اسلامی نیست! این همه هزینه های سنگین برق و امثال برق برای آن است که ما سبک زندگی ما اسلامی نیست، وگرنه آدم صبح زود می آید مغازه وارد کار می شود و غروب هم می بندد، شب را برای مطالعه و تحقیق و جلسات علمی و استراحت خلق کردند، نه اینکه شب را انسان برای گردش خلق کرده باشد! این دیگر سبک اسلامی نیست! این با چهار تا نصیحت که حل نمی شود! فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾، یک؛ ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾، دو؛ پس ما شب لازم داریم و روز را هم لازم داریم. در بخشی از آیات - در طایفه دیگر - فرمود اگر همیشه روز بود: ﴿يَأْتِيَكُمْ لَيْلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾<sup>۴</sup> و اگر شب بود ﴿يَأْتِيَكُمْ بُضْيَاءٌ﴾<sup>۵</sup>، پس همیشه نمی شود شب باشد و همیشه نمی شود روز باشد، باید بخشی شب باشد و بخشی روز باشد.

۱. سوره نبا، آیه ۱۰.

۲. سوره نبا، آیه ۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۶۴؛ «...عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ بَاتَ سَاهِرًا فِي كَسْبٍ وَلَمْ يُعْطِ الْعَيْنَ حَظَّهَا مِنَ النَّوْمِ فَكَسَبَهُ ذَلِكَ حَرَامٌ».

۴. سوره قصص، آیه ۷۲.

۵. سوره قصص، آیه ۷۱.

مطلب دیگر این است که اگر همیشه شب باشد و همیشه روز باشد، ما شب و روز داریم ولی فصول چهارگانه نداریم! اگر فصول چهارگانه نداشته باشیم همیشه یک گوشه زمستان است و یک گوشه تابستان است؛ آن وقت یا همیشه تابستان است یا همیشه زمستان است، آن وقت ارزاق ما چه می‌شود؟

### اختلاف شب و روز به خاطر تنظیم فصول چهارگانه

در طایفه دیگر - سوره مبارکه «فصلت» - فرمود ما فصول چهارگانه را هم برای شما تنظیم کردیم! این ﴿وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾<sup>۱</sup> را با ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ﴾<sup>۲</sup> تنظیم کردیم تا ﴿وَ قَدَرَفِيهَا اقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ﴾<sup>۳</sup> البته این ﴿اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ﴾ کاری به آن ﴿سِتَّةِ اَيَّامٍ﴾<sup>۴</sup> ندارد، آن ﴿سِتَّةِ اَيَّامٍ﴾ برای آفرینش و آسمان و زمین است؛ دو روز برای آسمان است، دو روز برای زمین است، دو روز هم برای «بین الأرض و السماء» است، برای موجودات هوایی و مانند اینها؛ اما این چهار روز برای فصول چهارگانه است، فرمود ما طوری شب و روز را تنظیم کردیم که ﴿قَدَرَفِيهَا اقْوَاتَهَا﴾، آن‌طور خلقت نیست، روز برای قوت و اقتصاد شما به فصول چهارگانه وابسته است، چه طور؟ با ﴿اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾. ﴿اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ یعنی چه؟ یعنی گاهی شب دوازده ساعت است، گاهی کمتر و گاهی بیشتر؛ گاهی روز دوازده ساعت است، گاهی کمتر و گاهی بیشتر. چه طور شما شب و روز را مختلف کردید؟ فرمود وقتی که شما شب پیدا آمد ﴿يُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ﴾، بعد وقتی پایان خرداد شد ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ﴾.

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

۲. سوره حج، آیه ۶۱؛ سوره لقمان، آیه ۲۹؛ سوره فاطر، آیه ۱۳؛ سوره حدید، آیه ۶.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۰.

۴. سوره اعراف، آیه ۵۴؛ سوره یونس، آیه ۳؛ سوره هود، آیه ۷؛ سوره فرقان، آیه ۵۹؛ سوره سجده، آیه ۴؛ سوره حدید، آیه ۴.

بیان مطلب این است که شب یلدا که طولانی‌ترین شب هست و روزش کوتاه‌ترین روز، از آن به بعد ﴿يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾، این ﴿يُولِجُ﴾ یعنی «يُدْخِلُ». نواری از «قوس النهار» که روز است وارد حریم «قوس الليل» می‌شود؛ یک «قوس الليل»ی است طولانی که شب یلدا و تاریک است، یک «قوس النهار»ی است روشن و کوچک که روز یلداست، کم‌کم ﴿يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾؛ یعنی از دو طرف «قوس النهار» وارد «قوس الليل» می‌شوند؛ هم دیرتر روز تمام می‌شود و از این طرف هم دیرتر صبح می‌شود؛ هم روز از طرف مغرب جلو می‌رود و نمی‌گذارد زود شب بشود، هم از طرف صبح جلو می‌رود و نمی‌گذارد این تاریکی شب ادامه داشته باشد، پس از دو طرف «قوس النهار» جلو می‌رود تا برسد به اول فروردین که شب و روز «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار»<sup>۱</sup> هر دو می‌شوند مساوی. وقتی اول فروردین شد، شب و روز مساوی شد و هر دو دوازده ساعت شد، از آن به بعد «قوس النهار» می‌رود در «قوس الليل»، حالا که مساوی شدند؛ تا حالا «قوس الليل» خیلی بود و «قوس النهار» خیلی کم، این رفت تا کم‌کم برابر شد، حالا از آن طرف همان‌طوری که در زمستان و پاییز شب‌ها طولانی بود و روزها کمتر، الآن می‌خواهد شب‌ها کمتر بشود و روزها بیشتر؛ لذا این «قوس النهار» همان‌طور ادامه پیدا می‌کند و می‌رود در «قوس الليل»، که نفس شب را می‌گیرد، نه می‌گذارد شب ادامه پیدا کند و زود شب بشود و نه از آن طرف صبح، اجازه می‌دهد که دیر روز بشود، نخیر! هم دیر شب می‌شود و هم زود روز می‌شود؛ لذا از اول فروردین تا پایان خرداد، «قوس النهار» می‌رود در «قوس الليل» که روز می‌شود شانزده ساعت و شب می‌شود هشت ساعت، تا پایان خرداد. پایان خرداد که اول تیر هست معادل شب یلداست که روز آن بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین روز سال است و شب آن هم کوتاه‌ترین شب است، این ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾ است و آن ﴿يُولِجُ

۱. دیوان سعدی، قصیده ۲۵؛ «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار \*\*\* خوش بود دامن صحرا و قماشای بهار».

النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» است که با این کار فصول چهارگانه تنظیم می‌شود، وقتی فصول چهارگانه تنظیم شد، برابر آیه

سوره «فصلت»: ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾، چهار فصل پیدا می‌شود که غذای شما، اقتصاد شما، تأمین

نیازهای شما در فصول چهارگانه مشخص می‌شود. پس ﴿اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ گاهی این اصل وجودشان است،

گاهی نظم آنهاست، گاهی پیدایش فصول چهارگانه است، گاهی هم برای کسانی که اهل عبادت هستند و نماز شب

آنها فوت شده - در روایاتی که ذیل آن آیه دارد که ﴿جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ

شُكُورًا﴾<sup>۱</sup> در ذیل آن آیه این حدیث هست که اگر کسی نماز شب او فوت شده نافله شب او فوت شده - روز

انجام بدهد؛ نافله روز او فوت شده و موفق نشد، شب انجام بدهد.<sup>۲</sup> این ﴿خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾

یک بخش دیگر است، آن وقت این ﴿وَ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ با این مجموعه سه چهار طایفه آیات ﴿آيَاتُ لِقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ﴾

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. سوره فرقان، آیه ۶۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۶؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ مَا فَاتَكَ بِاللَّيْلِ فَاقْضِهِ بِالنَّهَارِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ يَعْنِي أَنْ يَقْضِيَ الرَّجُلُ مَا فَاتَهُ بِاللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَ مَا فَاتَهُ بِالنَّهَارِ بِاللَّيْلِ وَ أَقْضِ مَا فَاتَكَ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ أَوْ صَلَاةِ النَّهَارِ مَا لَمْ يَكُنْ وَقْتُ قَرِيبَةٍ وَإِنْ فَاتَكَ قَرِيبَةٌ فَصَلِّهَا إِذَا ذَكَرْتَ فَإِنَّ ذِكْرَهَا وَ أَتَى فِي وَقْتِ قَرِيبَةٍ أُخْرَى فَصَلِّ الَّتِي أَتَى فِي وَقْتِهَا ثُمَّ صَلِّ الصَّلَاةَ الْفَائِتَةَ».